

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب‌علی‌شاه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

من که دلم می‌خواهد ان شاء الله دشمن نداشته باشیم. هیچکدام مان دشمن نداشته باشیم. در داستان نوح آمده، وقتی حضرت نوح کشتی ساخت، یازده بار نوح را کتک زدند، به حدی که داشت می‌مرد. گفتند دیگر ولش کنید، پیرمرد است می‌میرد ولی از آنجا که روح، جان، در دست خدا است، نه دست این بدن، یازده بار این بدن اینطوری مجروح ولی خوب شد. تا اینکه آخر سر، خود نوح هم فهمید که این پیام یعنی تو دیگر باید بروی. نوح دیگر دست برداشت و گفت: خدایا! هرچه گفتمی کردم، داد زدم، میتینگ دادم، به آنها نامه نوشتم، به مقامات رجوع کردم ولی هیچکدام دیگر اثر نداشت، همه‌ی اینها را دیدی! چه بکنم؟ بعد دعا می‌کند و می‌گوید: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (آیه ۲۶، سوره نوح)، خدایا روی زمین دنیاری از کافرین نگذار یعنی حتی اگر بچه‌ی کوچکی هم از این کافرین هستند، از بینشان ببر. به ما یاد می‌دهد، می‌گوید اگر اینها را بگذاری، اینها فرزندانشان هم فاجر می‌شوند و ظلم هم در زمین زیاد می‌شود. شاید هم نوح می‌خواست به خدا بگوید من خبر دارم، این هم که این تقاضا را می‌کنم برای این است. در اینجا بعضی‌ها ایراد گرفتند که از آن اول، نوح نفرین کرده ولی نه، نوح نفرین نکرد، نوح حتی دعا کرد، همین عبارت، دعا است یعنی خدایا! کسی را کافر نگذار. همه‌ی کافران را مسلمان کن.

حالا ما می‌گوییم خدایا همه‌ی دشمنان ما را دوست کن. در همان آیه‌ی قرآن که البته هر کدام مورد خاص دارد ولی ما که می‌گوییم، آن مورد خاصش را نمی‌گوییم ولی به هر جهت بعضی می‌گویند نفرین است، البته چنین دعایی را هم گواينکه می‌دانیم خدا قبول نمی‌کند یعنی قرار نیست قبول کند ولی معذک چنین دعایی می‌کنیم: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. حالا اگر این آیه را چنین توضیح داده‌اند که یعنی یا از بینشان ببر، یا ...، هیچکدامش که در اختیار ما نیست، اگر هم چنین کاری می‌شود و یک خرده از اینطور دعاها قبول می‌شود، خواست خدا است. خدا خودش وقتی می‌خواهد چنین بکند به زبان ما یاد می‌دهد. مثل بچه که وقتی می‌خواهند به او زبان یاد دهند، می‌گویند بگو مثلاً گوشت، تا من به تو گوشت بدهم. می‌خواهد به او بدهد منتها این برای اینکه چنین کاری بکند، به او می‌گوید بگو.

ان شاء الله این مدت، تجربه و قدم زدن دقیقی شده باشد برای ما در مسیر خداوند. ما گفتیم که ما درویش‌ها در دوستی مانند آب روانیم (یعنی خیلی گوارا و نجات‌بخش هستیم و به کسی که آب می‌خورد، جان می‌دهیم) ولی در مقام دشمن، سنگ خارا هستیم. سنگ خارا هم که می‌گوییم برای این است که اگر همان آب، یخ ببندد، در قطب‌های شمال و جنوب دیدید دریا یخ بسته و تکه‌های یخ هست، به همان تکه‌ی یخ، اگر بگویید: اینکه آب یخ‌زده است! می‌گوید: بله، ولی بزن به سرت ببین چیست؟! حال چون ما خودمان گفتیم آب روان هستیم، اینها خیال کردند همیشه آب روانیم و با

همه آب روانیم، نه! وقتی حرارت دوستی، مهر و محبت باشد، ما ضعیفترین بنده‌ی خداییم ولی وقتی سردی باشد، ما همان آب را منجمد می‌کنیم، مثل همان قطعات یخ، آنها خیال می‌کنند یخ است ولی نیست. این است که گفتیم در مقام دفاع سنگ خارا مییم.

خود هر دفاعی هم اگر در راه خداوند باشد مقدّس است، اگر دفاع از حفظ حیثیت و آبروی دین و مسلمین باشد، مقدّس است. مثلاً من شنیدم، حالا شاید بعضی از شماها هم آنجا بودید که کسی حرف ناسزایی به یکی از خانم‌ها گفته، که همه‌ی آنها می‌هم که آنجا شنیدند، ناراحت و عصبانی شدند و همین صحبتشان درگیرشان کرده. البته چنین شخصی که حرف ناروا بزند، مجازات دارد. این است که آقایان حمله کردند و او را مجازات دادند. اینجا می‌شود گفت قاعده‌ی شرعی هم هست، که وقتی کسی می‌خواهد دفاع کند، اگر وسائلی به اصطلاح رسمی جامعه برای دفاع هست باید به آن متوسّل بشود یعنی اگر دسترسی به پلیس داشته باشد، امروزه پلیس است ولی در قدیم شحنه می‌گفتند ولی وقتی می‌داند که هیچکس به حرفش گوش نمی‌دهد، خودش دیگر باید دفاع بکند. اینجا حتی آن کسی که توهین می‌کند و حرف زشت می‌زند، مجازات سنگینی دارد ولی آن کسی که در مقام دفاع است، مجازات ندارد. حالا اگر در جامعه‌ای مسئولان ثابت کنند که افراد، بی‌دفاع نمی‌مانند، دیگر مردم خیالشان راحت است. در مسئله‌ی دفاع که در قانون و در شرع یک لغت مشروع هم دنباله‌اش گذاشته‌اند و می‌گویند «دفاع مشروع»، شرایطی وجود دارد که هم در قانون نوشته، هم در شرع ولی مثل اینکه قانون را هم کسی نمی‌خواند.

مشهور است که لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه، آدم دیکتاتور و مقتدری بود ولی مملکت را خوب اداره می‌کرد. او وزیری به نام نیکل داشت که مرد دانشمند و فاضلی بود. یک وقتی امپراطور به او گفت: چنین و چنان کن. جواب داد: ببخشید، نمی‌شود که چنین کاری کرد. امپراطور لوئی چهاردهم گفت: چرا؟ گفت: خلاف قانون است، گفت: قانون چیست؟ قانون یعنی من. این جمله را که الان در درس حقوق می‌خوانیم و به قول آقای... جمله‌ی گوهر بار لوئی چهاردهم، را همه جا می‌گویند. حال می‌گوییم خدا رحمتش هم بکند، اَقلاً گفت آنچه می‌خواست یعنی دیگر صریح گفت: قانون یعنی من، دیگر تکلیفتان را بدانید.

بالاتر از این قوانینی که ما می‌گوییم قانونی هست و آن قانون خلقت است. آخر خداوند که خلقت را آفریده، به ما می‌گوید که حتی در مورد شکار کردن رعایت کنید. کسی اگر برای زندگی، معاش خودش شکار کند، مثلاً در بیابان است، گوسفندچران است یا... و آهو می‌کند، برای اینکه بخورد مانعی ندارد ولی در غیر این مورد، این شکار کردن مکروه است یعنی به او می‌گویند خداوند تو را آفریده، این آهو را هم آفریده، حالا تو چه زوری پیدا کردی که داری این حیوان را شکار می‌کنی؟! این مسئله البته در دین زرتشت که اوایل تمدن‌های بشری بود، خیلی بارز و روشن بود، به این معنی که معتقدند بیخود هیچ حیوانی را نباید بکشند. البته بین آن تفاوت خیلی هست. اما همینطور بشر جلو آمده، جامعه ترقی کرده و دیگر امروز منع نمی‌کنند. این است که باید فکر کنید بیخود جان هیچکس را نگیرید.

یکی از معایبی که سیستم‌های جمعی دارند و حتی در آن خیلی هم دقت شده، این است که مثلاً فرض کنید در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر بودند. نفر هم مثل تومانی‌های حالا نیست که بگوییم

یک تومان بده یعنی هزار تومان، نه! سیصد و سیزده فرد که فقط شش تا شتر یا چند تا اسب داشتند، پابرهنه بودند، در آن گرما. در مقابل قشونی که حدود هزار نفر بودند سیصد و سیزده کجا؟ هزار کجا؟ قشون مشرکین سه برابر آنها. اینها از راه آمدند نشستند، برای جلسه‌ی کیف و عسرت. فردا که موقع جنگ شد، از این قشون سیصد و سیزده نفر به نظرم شش نفر کشته شدند ولی از آنها آنقدر کشته شدند که بقیه فرار کردند. این سیصد و سیزده نفر که از لحاظ زخارف دنیوی لخت و عور بودند، به اصطلاح هیچ چیز هم نداشتند، بر هزار نفر که همه‌ی وسایل و امکانات را داشتند پیروز شدند. البته این به پشتیبانی خداوند بود.

پشتیبانی خداوند و اینکه در این جنگ نه، جنگ دیگری بود، که وقتی زخمی‌ها را ریخته بودند، همه همدیگر را می‌شناختند. یکی کوزه‌ی آبی دستش بود آمد بالای سریکی از اینها آب به او بدهد، گفت: نه، من هنوز زنده‌ام می‌توانم، برو بالا سر فلان کس که افتاده و زخم خیلی بدی برداشته، به او آب برسان. او کوزه‌ی آب را برداشت و رفت که به آن نفر آب برساند، وقتی رفت بالای سرش، سلام کرد و گفت: آب برایت آوردم. گفت: خیلی ممنون ولی من هنوز سالم خوب است، بلند می‌شوم. تو برو آن بالاتر فلان کس هست که او از من هم زخمی تر است. او بلند شد دوید تا به نفر سوم که رسید، به رحمت خدا رفته بود. به دو برگشت که به نفر دومی آب برساند، دید نفر دومی هم کشته شده، یعنی مرده دیگر، چون زخمی بود. به دو به سمت نفر اولی برگشت، دید او هم کشته شده. هر سه نفر در واقع خودشان را فدای یک چیز کردند. این البته نیت خود آنها بود و کس دیگری نمی‌دانست که وضع اینها چیست، والا منظم که نبود.

حالا این آقایانی هم که از دوستان ما اعتصاب غذا کردند، ان شاء الله خداوند شفایشان بدهد و از همان فرشتگانی که خودش هم فرمود به جنگ اُخُد فرستاد، برای حفظ و موقعیت اینها، از همانها بفرستد. ما حالا در اینجا، علاقه‌مندیم که اینها سلامتی پیدا کنند، زود بهتر بشوند ولی خودشان می‌گویند نه، اگر اعتصاب ما مؤثر باشد بگذار جان ما از بین برود. البته اگر ما جلوی نیت آنها و ثوابی که می‌خواهند ببرند را بگیریم، یا جلو ضعف و ناراحتی آنها را. هر دوی اینها مشکل است ولی ما می‌گوییم که ان شاء الله به هر جهت نیرو پیدا کنند. البته دیگران که در جامعه‌ی اسلامی و در جامعه‌ی رحمانی هستند تا بتوانند نگذارند و اگر آنها رفتند، خونخواهی کنند. کمالینکه داستان خونخواهی شیخ مجدالدین بغدادی را شنیده‌اید. شیخ نجم‌الدین کبری، شاگردان بزرگی داشت که شیخ مجدالدین ارشد آنها بود و تقریباً جانشین شیخ نجم‌الدین شمرده می‌شد. شیخ مجدالدین را به بهانه‌هایی، پادشاه گفت کشتند. بعد فهمید و پشیمان شد، آمد خدمت شیخ نجم‌الدین با گردن افتاده، به اصطلاح شمشیرش، کفشش، با نخ از گردنش آویزان، به شیخ گفت: من چنین غلطی کردم. گفت: حالا حضرت شیخ، شما اگر دیه می‌گیرید که من را تبرئه کنید، این همه تقدیم می‌شود، حاضر است، آماده کردم. اگر هم قصاص می‌کنید، این شمشیر و این هم گردن من قصاص کنید. حضرت شیخ نجم‌الدین فرمود: دیه که نمی‌گیرم و اما قصاص خون فرزندم شیخ مجدالدین نه تنها خون تو و خون من است بلکه خون تمام مسلمانانی است که ظلم تو را دیدند و نگاه کردند.

آیه‌ی است در سوره‌ی بروج که می‌گوید: قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ (آیه ۴) وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (آیه ۷). اخدود یعنی مثلاً یک گودالکی. می‌فرماید: این آدم‌های اخدود کشته باشند،

کشته شوند. داستان این بود که پادشاهی بود می خواست مردم را از وحدت، از توحید، دین توحید، جدا کند و بت پرست کند، یک آتش برای اینها درست کرده بود، هر که به بت سجده می کرد و می پرستید راحت بود، اگر نه او را در این آتش می انداختند. خدا می گوید: همه ی اینها مرده باد! همه ی کسانی که آنجا بودند. دیدند که او چه کار می کند و معذک هیچی نگفتند. آیه ی قرآن است. حالا نمی خوانم برای اینکه غلط نخوانم. اینقدر خداوند به ما محبت کرده و به ما هم توصیه به محبت کرده. خداوند به کسی که به برادرش یا خواهرش محبت نکند و روز قیامت رحمت بخواهد، به او نمی دهد، می گوید: من دادم تو چرا برادرت را محبت نکردی؟

البته برای اینکه مؤمنین دچار اشتباه نشوند، در یک جنگ دیگری، وقتی که دیگر مسلمین قوی شده بودند و مکه را فتح کردند، یک قشون، می خواستند بروند قبیله ی هوازن. آنجا اصلاً مملکت نبود، قبیله ای بود. دوازده هزار نفر قشون جمع شد، همه ی آنها هم مرفه بودند. هوازن یک طایفه ی ضعیفی بود که چیز زیادی نداشتند، مثل اوایل اسلام. مسلمین گفتند که دیگر این دفعه دوازده هزار نفر هستیم، یقیناً پیروز می شویم ولی شکست خوردند و قشون اسلام فرار کرد که حتی بعضی ها آنجا ایستاده بودند می گفتند: خجالت بکشید، چرا فرار می کنید؟ برگردید. قشون اسلام شکست خورد. برای اینکه خدا می خواست به آنها بفهماند این عدد نیست که آنها را پیروز می کند. همین دوازده هزار نفرتان به مفت، آن روز شکست خوردید، خواست اینها را نشان بدهد. چون به اصطلاح پیروزی مسلمین در جنگ های دیگر، خیلی مرهون همبستگی و اتحادشان بود. ببینید اتحاد این اثر را دارد.

فرماندهی که مثلاً در قشون های دولتی صد نفر، صد و پنجاه نفر، زیر دستش است هیچ علاقه، نگرانی خاصی به اینجا ندارد، برای اینکه اگر خوب کار کند، مقام بالاتر به او می دهند، اگر بد کار کند، مقام پایین تر ولی از بین نمی رود. می گوید از قشون من که صد نفر بودند، بیست نفر شهید شدند ولی مسلمین اگر یک نفرشان زخمی بردارد، همه می روند دنبال درمانش. این هماهنگی است که پیروز می کند. البته پیروزی مال خداوند است ولی خداوند این همدلی را گذاشته تا با این همدلی پیروز بشویم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۳/۷/۲)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریف پند صلاح / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس قمری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده های بیانی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده های بیانی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه ی پاسخ به نامه ها) / مجموعه دستورات لعل ها و بیانیه ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه ی مصاحبه ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.